

آورداد که سلیمان رسید و گفت ای مورچگان بگریزید  
 و بجانهای خویش روید که سلیمان بالشکر می آید تا شما  
 در زیر دست و پای سواران وی کشته نشوید پس سلیمان  
علیه السلام بشنید خندید **قوله تعالی** قل نسیم  
صاحبا من قولها پس سلیمان گفت یا خدا یا مرا  
 توفیق ده تا شکر کنم بدین نعمتها که مراده از مملکت و برون  
 ودانش که سخن مورچگان اند میبایم و من بشکر این کاری  
نیک بکنم که توانا پسند کنی و خوشنودی تو در آن باشد  
 و در روز قیامت مرا از بندگان مرسل گردانی پس سلیمان  
 بفرمود تا تخت انجا فرود آمد که خانه مورچگان بود پس  
 آن مهر مورچگان طلبید و گفت چرا چنین گفتی مورچگان را  
 که بگریزید از من یعنی از من و سیاه من چه دیدی پس  
 مورچه بسنی آمد گفت ای سلیمان تو برون خشم مکن  
 و باند برون من که اگر تو فلکی من نیز ملکم و خدا  
 تعالی مرا جهل طبقه زمین مملکت داده است و اندر هر  
 طبقه

طبقه جهل شرحند دارم و اندر دست هر سرهنکی  
 جهل هزار مورچه است که اگر خدای تعالی بفرماید که دشمن  
 فلان کن در ساعت هر کدام که قوی تر باشد هلاک کنم که  
 سلیمان علیه السلام چو گفتی که بگریزید گفت زیرا که این  
 زمین زرد دارد و آدمی بزیر حیرت پنداشتم که تو ببرد  
 کندن آمده پس پرسیدم که مباد ایشان را از سیاه تویی  
 پس سلیمان گفت تو چرا ای ایشان میخوری گفت من  
 مهترم و مهتر اول بزرگتران مشفق باشند و اندر وقت  
 خویش را پیش دارند پس سلیمان علیه السلام گفت این دانستی  
 تو از کجا آمده است گفت آنس که دانش بوداد پس با سلیمان  
 گفت من سوالی چند دارم پرسه سلیمان گفت پرس گفت  
 اول از خدای تعالی چه خواستی گفت خواستم که مملکت دنیا  
 بمن دهد چنانکه کسی بگوید اینا شد **قوله تعالی**  
ذیت هب لی ملکا لا یتلعی لاحد من بعدی مورچه  
 گفت یا سلیمان که چونست که تو مملکت تنها باشی و هیچکس